

## بررسی تطبیقی نوستالژی در اشعار ایلیا ابوماضی و منوچهر آتشی

۱. محمودرضا توکلی محمدی\*، ۲. محسن قربانی حُسنارودی\*\*

۱- استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه قم، قم، ایران

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۵/۲۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۲/۱۴)

### چکیده

نوستالژی یا غم غربت در واقع، به حس دلتنگی انسان‌ها نسبت به وطن و گذشته و حسرت خوردن بر شرایط پیشین اطلاق می‌شود که در حال حاضر شاعر، حالتی آرمانی به خود گرفته‌است. روان‌شناسان نوستالژی را یک حالت هیجانی انگیزشی پیچیده می‌دانند که گاهی در غمگینی و تمایل بازگشت به وطن و گاهی در درماندگی ناشی از تفکر درباره آن (وطن یا منزل) نمود می‌یابد. اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فقر، مهاجرت و دوری از وطن در ایجاد این حس تأثیر بسزایی دارد. ایلیا ابوماضی شاعر معاصر عرب و منوچهر آتشی، شاعر معاصر ایرانی، در زندگی فردی و اجتماعی خود دردها، رنج‌ها و دغدغه‌های مشترکی دارند که باعث ظهور و بروز جلوه‌های مختلف نوستالژیک در اشعار آن‌ها شده‌است. پژوهش پیش رو با در نظر گرفتن این نکته، درصدد است تا به شیوه توصیفی-تحلیلی و به روش کتابخانه‌ای، به بررسی تطبیقی نمونه‌های نوستالژی در شعر این دو شاعر معاصر بپردازد و ضمن ارائه ابیاتی در هر موضوع از دو شاعر و تطبیق آن‌ها، همانندی‌ها و ناهمانندی‌های دو شاعر را در این زمینه بیان نماید. غربت مکانی، غربت زمانی، غربت اجتماعی، غربت روحی، غربت عاطفی و... از جمله نمونه‌های نوستالژیک بود که در اشعار دو شاعر مورد مطالعه و تطبیق قرار گرفت و نتایج حاصل از آن در پایان مقاله ارائه شد.

**کلیدواژه‌ها:** نوستالژی، ایلیا ابوماضی، منوچهر آتشی، غربت روحی، دوری از وطن.

\* نویسنده مسئول) E-mail: Dr.mrtavakoly@yahoo.com

\*\* E-mail: mohsenghorbani26@yahoo.com

## ۱. مقدمه

اگرچه نوستالژی اکنون به‌عنوان پدیده‌ای در دنیای ادبیات رخ نموده‌است و مورد بررسی قرار می‌گیرد، اما در اصل یک اصطلاح پزشکی و متعلق به علم روان‌شناسی بود و به حالتی از درماندگی یا نوعی از اختلال و نابسامانی فکری اطلاق می‌شد که به علت جدایی جسمی یا روحی از محیطی که شخص به آن خو گرفته و عادت کرده‌است، به وجود می‌آید و «به عبارت دیگر، نوستالژی یک حالت هیجانی، انگیزشی و شناختی پیچیده است که حاکی از غمگینی، تمایل بازگشت به خانه و درماندگی ناشی از تفکر درباره‌ی خانه است و واکنش‌هایی در مقابل جدایی از افراد مورد علاقه و مکان‌های آشنا را نیز در بر می‌گیرد (ر.ک؛ روشنفکر، ۱۳۹۳: ۳۰) جلوه‌های نوستالژیک قرن‌هاست درونمایه آثار ادبی بسیاری را به خود اختصاص داده‌است. Nostalgia واژه‌ای فرانسوی است که از دو کلمه یونانی nostos به معنای «برگشت به خانه» و Algia به معنای «درد و رنج» گرفته شده‌است. این اصطلاح به معنای «حسرت گذشته، احساس غربت، غم غربت» (باطنی، ۱۳۸۰: ۵۷۲) و «دلتنگی از دوری از میهن و درد دوری از وطن» (زمردیان، ۱۳۷۳: ۷۸) و «فراق، درد دوری، درد جدایی، احساس غربت، غم غربت، حسرت گذشته، آرزوی گذشته» (آریان‌پور، ۱۳۸۰، ج ۴: ۳۵-۳۹) آمده‌است. می‌توان گفت نوستالژی حسرت از دست رفته‌ها و شکایت از زمان حال در تقابل با گذشته است. از عوامل ایجاد نوستالژی در فرد می‌توان بدین موارد اشاره کرد. از دست دادن اعضای خانواده یا عزیزی که باعث گریستن و مرثیه خواندن می‌شود، تبعید و حسرت بر گذشته که عامل گله و شکایت از اوضاع زمان می‌گردد، این مسئله ناشی از آن است که شاعر در دوره پیشین در شادکامی می‌زیست و یادآوری خاطرات دوران کودکی و نوجوانی، غم و درد پیری و اندیشیدن به مرگ و سایر مواردی که جنبه روحی و روانی دارد (ر.ک؛ شریفیان، ۱۳۵۶: ۷۲-۵۲).

## ۲. پرسش‌های پژوهش

۱. پژوهش حاضر به بررسی تطبیقی جلوه‌های نوستالژیک در اشعار ایلیا ابوماضی و منوچهر آتشی اختصاص دارد و در این راستا تلاش دارد تا به دو پرسش زیر پاسخ دهد:  
۱. چگونگی ورود درونمایه‌های نوستالژیک در اشعار ابوماضی و آتشی بر چه اصلی استوار است؟
۲. بارقه‌های نوستالژیک در شعر هر دو شاعر کدام است؟

## ۳. فرضیه‌های پژوهش

- فرضیه‌های پژوهش حاضر نیز بدین گونه بیان می‌شود:
۱. هر دو شاعر با توجه به شرایط خاص زندگی خود، به سمت و سویی در جریان شعری خویش تمایل دارند که خواسته یا ناخواسته باعث ورود مضامین نوستالژیک به شعر وی شده‌است و اشعاری که در این زمینه سروده‌اند، احساسی عمیق و صدق عاطفه در آن‌ها موج می‌زند.
  ۲. با توجه به شرایط زندگی دو شاعر و جهان‌بینی خاص آن‌ها، احتمال وجود جلوه‌های نوستالژیکی مانند غربت مکانی، غربت زمانی، غربت اجتماعی، غربت روحی، غربت عاطفی و سرانجام، غربت سیاسی در شعر آن‌ها دور از ذهن نیست.

## ۴. هدف پژوهش و ضرورت آن

هدف از این تحقیق، پرداختن به بُعد نوستالژیک اشعار ابوماضی و آتشی است، با توجه به مطالعه و پژوهش نگارندگان، این موضوع تا حال بررسی نشده‌است و پژوهش حاضر به عنوان گام نخست، ضرورت پژوهش در این زمینه را ایجاب می‌نماید و راه را برای سایر پژوهشگران در پرداختن به جنبه‌های مختلف و ابعاد گوناگون مرتبط با پدیده‌های نوستالژیک در آثار ابوماضی هموار می‌کند.

## ۵. پیشینه پژوهش

ایلیا ابوماضی از جمله شاعران معاصر عرب است که اشعار و آثار او موضوع تحقیق بسیاری از پژوهشگران قرار گرفته است. از جمله این پژوهش‌ها می‌توان موارد زیر را نام برد:

«بررسی تطبیقی غم و شادی در شعر اخوان ثالث و ایلیا ابوماضی» (دهقانیان، ۱۳۹۰: ۱۴۱-۱۷۲)، «بینامتنیت قرآنی در شعر ایلیا ابوماضی» (قاسم مختاری و مایستری فراهانی، ۱۳۹۳: ۱۵۷-۱۸۱)، «جلوه‌های ادبیات پایداری در شعر ایلیا ابوماضی» (حجازی و رحیمی، ۱۳۸۹: ۴۱-۵۸)، «جلوه‌های تأمل در آثار ایلیا ابوماضی» (میرقادری، ۱۳۸۷: ۳۲۸-۳۶۷)، «جلوه رماتیسیم مثبت در آثار سهراب سپهری و ایلیا ابوماضی» (روشنفکر، ۱۳۶۷: ۱۳۵-۱۵۰)، «القصص الشعرية في ديوان إيليا أبو ماضي» (فتحي دهكردي، ۱۳۹۰: ۸۳-۱۰۵) و «مقایسه طلاسیم ابوماضی با رباعیات خیام» (محمد زحمتی، ۱۳۸۸: ۴۲-۴۴). درباره منوچهر آتشی نیز تاکنون مقالات زیادی به رشته تحریر درآمده که از جمله آن‌هاست: «بررسی برخی مؤلفه‌های پسامدرن در اشعار منوچهر آتشی» (استادزاده و دیگران، ۱۳۹۵: ۱-۲۴)، «هنجارگریزی در شعر منوچهر آتشی» (ناصری، ۱۳۹۵: ۱۷۷-۲۰۲)، «بررسی تطبیقی غم غربت در شعر منوچهر آتشی و بدر شاکر السیاب» (یحیی معروف و نعمتی، ۱۳۹۲: ۱۸۰-۱۹۹) و «غم غربت در اشعار منوچهر آتشی» (موسوی، ۱۳۹۱: ۱۴۵-۱۶۶).

به هر روی، نگارندگان در این زمینه با مقاله‌ای که به صورت مستقل و تطبیقی به بررسی نوستالژی در اشعار این دو شاعر پرداخته باشد، دست نیافتند. این امر در کنار مؤلفه‌های مشترک فراوان میان دو شاعر در شکل‌گیری نموده‌های نوستالژیک میان دو شاعر، نگارندگان را بر آن داشت که به نگارش پژوهش حاضر اقدام نمایند.

## ۶. زندگی ابوماضی و آتشی

ایلیا ابوماضی در سال (۱۸۸۹ م.) در روستای «محدیثه» در شمال لبنان متولد شد. تحصیل علم را از مدرسه کوچک روستا آغاز کرد، اما در سال (۱۹۰۲ م.) و در پی اوضاع

نابسامان اقتصادی، سیاسی و اجتماعی از کشور خود مهاجرت کرد. ابتدا به اسکندریه رفت و در آنجا به فراگیری علوم نحوی پرداخت و در سال (۱۹۱۱ م.) اولین دیوان خود به نام *تذکار الماضی* را منتشر کرد. اما مصر زمینه پیشرفت او را تا آنجا که خود مشتاق بود، فراهم نیاورد و به همین سبب، به آمریکا رفت. او در نیویورک به ادبیات و روزنامه‌نگاری روی آورد و سردبیری «مجله العرب» و پس از آن، «مرآة الغرب» به او واگذار شد. وی در تأسیس «الرابطة القلمیة» نقش بسزایی داشت و شاعر مشهور این انجمن بود. وی عمر خود را در شعر و روزنامه‌نگاری صرف کرد و در سال (۱۹۵۷ م.) درگذشت. ایلیا ابوماضی با اینکه بخش اعظم عمر خویش را در غرب گذرانده، ولی شرق و به‌ویژه وطن وی اهمیت و قداست خاصی نزد او دارد. او کسی است که در اشعار خود به این موضوع به صورت گسترده‌ای اشاره نموده‌است و به این درک واقعی رسیده که هیچ یک از امکانات وطن بیگانه به بهترین شکل خود هم که باشد، با طبیعت دوست‌داشتنی وی که خاطرات دوران کودکی و جوانی خود را در آنجا گذرانده، قیاس‌پذیر نیست. او شاعری است که به قول خودش از روی اجبار و به زور مجبور به ترک وطن شده‌است و اکنون هر جا فرصتی باشد، آهنگ آن می‌کند. از جمله اسباب مهم برانگیخته شدن حس نوستالژیک در ایلیا ابوماضی می‌توان به دوری از وطن عربی، مشکلات مردم و سیاست حاکمان جامعه اشاره نمود.

منوچهر آتشی نیز در سال ۱۳۱۰ در «دهرود» از توابع دشتستان استان بوشهر به دنیا آمد و در سال ۱۳۸۴ در تهران دیده از جهان فرویست و اکنون مزارش در بوشهر، در جوار تربت شیخ حسین خان چاه‌کوتاهی زیارتگاه صاحب‌دلان است. وی از جمله شاعران معاصر فارسی است که حسرت خوردن بر گذشته‌های لذت‌بخش و به یاد آوردن آن‌ها در اشعارش به‌خوبی نمایان شده‌است. موقعیت و شرایط زندگی، اندیشه و عاطفه قوی، آشنایی با بسیاری از شاعران و بزرگان از جمله مهم‌ترین علت‌های برانگیخته شدن حس نوستالژیک در آتشی است.

## ۷. بررسی جلوه‌های نوستالژیک در دیوان ایلیا ابوماضی و آتشی

در این بخش تلاش شده تا درونمایه‌های نوستالژیک مشترک میان ابوماضی و آتشی بررسی شود و بر این اساس، بارقه‌های نوستالژیک مشترک میان دو شاعر دسته‌بندی و به صورت تطبیقی ارائه شده‌است.

### ۱-۷. غربت مکانی

گاهی انسان به هر دلیلی، از جمله مهاجرت، تبعید و مانند آن از وطن اصلی خویش دور می‌ماند. این دوری از وطن، احساسی را در انسان به وجود می‌آورد که از آن به «غربت مکانی» یاد می‌شود. این احساس در ابوماضی بسیار قوی و پررنگ است و برای او خانه‌های سوریه دوست‌داشتنی‌ترین و کوه‌های لبنان عزیزترین است و مردمانش گرمی‌ترین هستند. او حاضر است جانش را فدای آن مردمان کند و یا حتی لحظه مرگ هم چشمش آرزوی دیدار وطن را دارد، اگرچه با شن‌هایش سرمه بکشد!

«قَالَتْ: أَيْنَسِي النَّازِحُونَ بِأَدْهَمِّ؟  
مَا هَاجَ حُزْنَ الْقَلْبِ غَيْرُ سُؤْلِهَا  
الْأَرْضُ سُورِيَا، أَحِبُّ رُبُوعَهَا  
عِنْدِي، وَ لُبْنَانَ أَعَزُّ جِبَالِهَا  
وَالنَّاسُ أَكْرَمَهُمْ عَلَيَّ عَشِيرَهَا  
رُوحِي الْفِدَاءُ لِرَهْطِهَا وَ لِأَلِهَا!  
تَشْتَأقُ عَيْنِي قَبْلَ يَغْمِضُهَا الرَّدَى  
لَوْ أَنَّهُا أَكْتَحَلَّتْ وَ لَوْ بِرِمَالِهَا»  
(ابوماضی، بی‌تا، ج ۳: ۵۸۶).

غربت مکانی در نزد آتشی، رنگ و بویی فلسفی به خود می‌گیرد. او خود را به همه غم‌ها آشنا می‌داند و بیان می‌دارد که تمام پدیده‌های طبیعی به نوعی از وطن و خاستگاه حقیقی خود دور مانده‌اند. او با غم دریا که از اقیانوس دور افتاده، غم دریاچه که از دریا جداست، غم مرغ دریایی که بی‌آشیان مانده، غم پرنده‌ای که دور از لانه آواز خوانده‌است و نیز غم تخته‌سنگی که آرزوی تندیس شدن داشته، ولی تبدیل به سنگ گور شده، با همه آشنایی دارد. آری همه این‌ها غم غربت شاعر هستند؛ غربت دوری از وطن و غربت خواستن، ولی نشدن...:

«با همه غم‌های دنیا آشنایم

با غم دریا که اقیانوسش از دامان خود رانده‌است

با غم دریاچه کز آغوش دریا دور مانده‌است  
با غم مرغی که رنج آشیان پرداختن برده‌است  
با غم مرغی که دور از آشیان خوانده‌است  
با غم سنگی که تندیس ونوسی خواست بودن، سنگ گوری شد» (آتشی، ۱۳۸۰، الف: ۹۳).

غربت مکانی در نزد ابوماضی، در عشق به وطن و بازگشت به آن تبلور می‌یابد. وطن در اعتقاد ابوماضی بهترین‌هاست، اگرچه از آن دور است، ولی طبیعت و مردمانش برای او بهترین‌ها هستند و یا حتی تا لحظه مرگ هم دلتنگی او برای وطن کم نمی‌شود، ولی آتشی غربت را خاص خود نمی‌داند، بلکه معتقد است که تمام پدیده‌های طبیعی ممکن است از اصل خود جدا مانده باشند و این معنای غربت در نظر اوست. در حقیقت، غربت مکانی در نزد آتشی، جلوه‌ای فلسفی پیدا کرده‌است و دایره شمول آن تمام پدیده‌ها را در بر می‌گیرد.

## ۲-۷. یادکرد خانه‌های آباد دیروز

ایستادن بر اطلال و ویرانه‌ها موضوعی است که شاعران جاهلی اشعار خود را با آن شروع می‌کردند و بر اشعار برخی شاعران پارسی‌گوی مانند منوچهری نیز تأثیر گذاشت. ابوماضی اطلال و ویرانه‌ها را در واقع، به عنوانی نمادی از وطنی که زمانی آباد بود و اکنون ویران شده‌است و دیگر از آن شادابی و سرسبزی در آن خبری نیست، به‌کار می‌برد. وی در این بخش از اشعار خود، به همان شیوه قدما در ایستادن بر اطلال عمل کرده‌است و با دیدن خانه‌ها از خود سؤال می‌کند که چه چیزی باعث ویرانی این خانه‌ها شده‌است؟ ملخ‌ها به تمام مناطق آن یورش بردند و ابرها با باد شمال رفتند، آسمان خود را از دیدگان پنهان نمود، گویا مانند شب تیره و بسیار تاریک شد:

«لَلَّهِ كَيْفَ تَبَدَّلَتْ آيَاتُهَا      مَنْ كَانَ يَحْسِبُ أَنَّهَا تَتَبَدَّلُ؟  
زَحَفَ الْجَرَادُ بِقَضِّهِ وَقَضِيضِهِ      سَيَّرَ الْغَمَامُ إِذَا زَفَتْهُ الشَّمَالُ  
حَجَبَ السَّمَاءَ عَنِ النَّوَظِرِ وَالثَّرَى      فَكَأَنَّهُ اللَّيْلُ الْبَهِيمُ الْأَلْيَلُ»

(ابوماضی، بی‌تا، ج ۳: ۵۵۷).

حسرت و اندوه بر گذشته وطن در شعر جاده بازرگان (از دفتر شعری خلیج و خزر) از منوچهر آتشی به خوبی نمود پیدا کرده است. در نظر آتشی، گویا بازرگانی آمده است و از این سو و آن سوی دنیا ظروف چینی و... آورده، آن‌ها را جایگزین ظرف‌های مسی وطن نموده است و گویا آثار گذشته وطن شاعر جای خود را به وطنی وارداتی با همه ظواهر و آثار خود داده است:

«این پی بنای سیراف نیست  
زخم عمیق شمشیر است  
با اسب‌هایی از سنگ  
اردوی روزگار گذشته است اینجا  
این دخمه‌ها نه مقبره گبران  
که حدقه‌های خالی چشمان ماست  
دیوانه عبور ارتش تاریخ  
در هیأت مهیب رهانندگان  
در کوچه‌های سیراف می‌گردم؛  
بر سنگفرش‌های کهن  
که ذوق باران‌های دیرینه  
از درزهای آجرهاشان  
سبزینه بسته است  
بر سنگفرش‌ها  
که سُم سهمناک اسبان ساسانی زخمی‌شان کرد  
و پای نرم اشتران عرب  
آمد بر آن‌ها مرهم بگذارد

در کوچه‌های بی در و دیوار سیراف می‌گردم...» (آتشی، ۱۳۸۰، ب: ۳).

ایستادن بر اطلال شیوه شاعران جاهلی است که ابوماضی این کار را با تقلید از آن‌ها انجام می‌دهد و اطلال را به عنوان نمادی برای وطنی به کار می‌برد که زمانی آباد بود و اکنون رو به ویرانی گذاشته است. او بر وطن خود که تمام آثار حیات در آن از بین رفته است و مردمانش که یا مرده‌اند، یا از آن کوچ کرده‌اند و یا کشته و اسیر شده‌اند، ناله



سر می‌دهد. وی از احوال مردمانش می‌پرسد، ولی فقط با ویرانه‌هایی خالی از سکنه روبه‌رو می‌شود. این در حالی است که آتشی از بین رفتن پدیده‌ها و آثار گذشته وطن را مرهون اجناس وارداتی می‌داند؛ گویا یک ارتش از تاریخ آمده تا تمام گذشته وطن را به دست فراموشی بسپارد. او در کوچه‌های شهر می‌گردد؛ سبزینه بستن شکاف دیوارها و اثر شکستگی سنگفرش‌های کوچه‌ها و خیابان‌ها که همه و همه نتیجه هجوم فرهنگ بیگانگان است، اندوه وطن را در گذشته در دل و خاطر او زنده می‌کند. در واقع، ابوماضی ویرانه شدن وطن را مرهون گذر زمانه و امری طبیعی می‌داند، در حالی که آتشی این امر را در علتی خارجی و انسانی جستجو می‌نماید.

### ۳-۷. غربت زمانی

حس غربت فقط محدوده مکانی را در بر نمی‌گیرد، گاهی انسان در زمان خود احساس غربت و تنهایی می‌کند و تلاش دارد تا خود را در ظرفی زمانی غیر از زمان حاضر تصور نماید. در این صورت، وی به فراری رو به جلو یا رو به عقب دست می‌زند و به مدینه فاضله یا دوران کودکی خود می‌گریزد. در این قسمت، برخی نموده‌های غربت زمانی در شعر دو شاعر به صورت تطبیقی بررسی می‌شود.

### ۱-۳-۷. بیان خاطرات با معشوق

ابوماضی از دوران عاشقی که مانند خواب گذر کرده، سخن می‌گوید و بیان می‌دارد که از این پس به عاشقی نمی‌پردازد. او از تمام لذت‌های زندگی بیزار است و اگر هند از او بخواهد، از جوانی هم بیزار می‌شود. بر هند درود می‌فرستد، اگرچه در دسترس او نیست؛ درودی که همراه سلامتی و خیرخواهی است. او هنوز هم نسبت به عهدی که با او دارد، پایبند است، اگرچه گرد پیری بر چهره دارد. او از مرگی که به سبب فراق باشد، نمی‌ترسد، ولی باید از این جهان عزم سفر کرد:

فَلَسْتُ تَرَانِي بَعْدَهُ الدَّهْرَ لَاهِيَا	«تَوَلَّيْ زَمَانُ اللّٰهُوَ كَالطَّيْفِ فِي الْكُرَى
وَلَوْ رَضِيَتْ هِنْدُ سَأَمْتُ شَبَابِيَا	سَأَمْتُ لِدَاذَاتِ الْحَيَاةِ جَمِيعَهَا
سَلَامٌ عَلَيَّ هِنْدُ وَإِنْ فَاتَ مِسْمَعِي	سَلَامٌ التِّي أَهْدِي إِلَيْهَا سَلَامِيَا

تَرَى عِنْدَهَا أَنَّى عَلَى الْعَهْدِ ثَابِتٌ      وَ إِن يَكُ هَذَا الْبَيْنُ أَوْهَى عِظَامِيَا  
فَوَ اللَّهُ مَا أَخْشَى الْحِمَامَ عَلَى النَّوَى      وَلَكِنِّي فِي خُلُودِي نَائِيَا  
(ابوماضی، بی تا، ج ۳: ۸۱۵).

اولین تجربه عشقی آتشی در منطقه‌ای به نام چاه کوتاه (روستایی در بوشهر) اتفاق می‌افتد که خاطره این عشق همواره وقتی دشتهای اطراف بوشهر در نظر او تداعی می‌شود، آن معشوق هم به شکل درخت «سدر»ی سبز می‌شود:

«در ابتدای شبابم  
ایستاده‌ای و نمی‌آیی  
واپس می‌نگرم همچنان ایستاده‌ای  
با من نیامدی به کوچه‌های جوانی  
با من نیامدی به ساحل‌های میانسالی  
و نیستی به سایه باران پیری‌ام  
کاش می‌ماندی و با تو جوان می‌ماندم...  
امروز  
سدري جوان ایستاده‌است، همان جا  
و روبه‌روش  
نخلی خمیده  
که کاکل به آفتاب سپرده  
و رطب می‌گشاید برای چکاوک‌ها» (آتشی، ۱۳۸۶: ۹۴۱).

سپس غم دوری از معشوق خود را در شعر «ترانه دیدار» بیان می‌کند و او را با القابی همچون «دریا»، «باد خنک تابستان»، و «درخت» معرفی می‌کند (ر.ک؛ همان: ۲۰۹):

«بوی پیراهن تو  
مثل بوی دریا نمناک است  
مثل باد خنک تابستان  
مثل تاریکی، خواب‌انگیز است...  
تو درختی، من آب

من کنار تو، آواز بهاران را

می‌خندم و می‌خوانم

می‌گیرم و می‌خوانم» (همان، ۱۳۸۰: ۸۳).

ابوماضی فقط به دوران زودگذر جوانی فکر می‌کند؛ دورانی که در کنار معشوقه‌اش (= هند) غرق در خوشی و شادی بود و دور از او به وی درود می‌فرستد و برایش سلامتی طلب می‌کند. اما آتشی هنگام تداعی خاطرات خود با معشوق، ناخودآگاه در دشت‌های اطراف بوشهر در روستایی به نام چاه‌کوتاه سیر می‌کند که این معشوق به شکل درخت سدری در مقابل چشمان او ظاهر می‌شود و آنگاه در شعر دیگری، معشوق خود را با القابی همچون «دریا»، «باد خنک تابستان» و «درخت» معرفی می‌نماید.

### ۷-۳-۲. بازگشت به دوران کودکی

ابوماضی در جستجوی دوران کودکی در تصورات خود غرق می‌شود و از آن دوران به خوابی زودگذر تعبیر می‌کند که فقط خیالی و تصویری مبهم از آن در ذهن او باقی مانده‌است:

يَا لَيْتَ شِعْرِي، أَيَّنَ عَهْدُ الصَّبَا      وَ أَيَّنَ أَحْلَامُ الْفَتَى الْأَمْرَدِ  
وَلَيْ وَوَلَّتْ كَخِيَالِ الْكُرَى      يَلُوحُ فِي الذَّهْنِ وَ لَمْ يُوجَدِ  
(ابوماضی، بی‌تا، ج ۲: ۲۸۲).

شاعر آرزوی بازگشت دوباره دوران کودکی و جوانی و نیز روزهای شادی خود را دارد؛ دوره‌ای گذرا که جای خود را به اندوهی ماندگار داده‌است. وی خطاب به دوران جوانی

خوبش، آرزوی بازگشت به آن را دارد، چونان بچه‌ستری که شوق آب خوردن دارد:

«يَا لَيْتَمَا رَجَعَ الزَّمَانُ الْأَوَّلُ      زَمِنُ الشَّبَابِ الضَّاحِكِ الْمُتَهَلِّلِ  
عَهْدُ تَرَحَّلَتِ الْبِشَاشَةُ إِذْ مَضَى      وَ أَتَى الْأَسَى فَأَقَامَ لَا يَتَرَحَّلُ  
أَشْتَاقُ عَصْرَكَ، يَا شَيْبِيَّةَ، مِثْلَمَا      يَشْتَاقُ لِلْمَاءِ النَّمِيرِ الْأَبْلُ»  
(همان، ج ۳: ۵۴۹).

آتشی ضمن به کارگیری عناصر شهری و توجه به شهر، در عین حال از عوارض شهر هم غافل نمانده‌است و هوای بازگشت به طبیعت را در سر دارد. وی آرزو دارد به دوران

کودکی بازگردد تا آرامش خویش را در آنجا جستجو کند و از روزگار ماشینی بودن همه چیز رهایی یابد. مخاطب خود را برای رفتن به دوران لذت‌بخش و شادی‌آفرین کودکی فرامی‌خواند و او را به نوشیدن چای دَم‌نکشیده صبحگاهان دعوت می‌کند. او بیان می‌دارد که در این عصر تکنولوژی و اختراعات در اندیشه بازی‌ها و شادی‌های کودکانه خویش است؛ گویا شاعر آرزو دارد که بار دیگر به آن دوران بازگردد و در آن لذت‌های کودکی غوطه‌ور شود:

«بیا به لحظه‌های خاکی خودمان برگردیم

به جرعه گس چای صبح

در انتهای گردنه کابوس

هنوز که هنوز است

در عرض جنگل فلز و نفت

طول فرارهای کودکیم را می‌جویم...» (آتشی، ۱۳۸۶: ۱۲۵).

وی در شعر «باغ‌های دیگر» به مرور خاطرات خوش گذشته مشغول است. گذشته‌ای که کودکی‌اش را در کوه‌های گیسکان به فرجام رسانده و در دل طبیعت وحشی و بکر، هوای پاک را استشمام کرده، بر اوضاع کنونی آن ناله می‌کند و اشک می‌ریزد:

«در عمق پاک تنگه دیزاشکن

نجواگران غارنشین پیر

از زوزه مهیب هیولایی آهنین

دیوانه گشته‌اند

و کوه با تمام درختانش

بید و بلوط و بادام، امروز

یادآور ترنم سم‌ها و سنگ‌هاست» (آتشی، ۱۳۶۵: ۱۳۳).

هر دو شاعر آرزوی بازگشت به دوران کودکی و جوانی را دارند، با این تفاوت که کودکی ابوماضی چنان زوگذر بوده که از آن به خواب تعبیر نموده‌است و از عنصر شوق بچه شتر برای رسیدن به آبشخور استفاده کرده که بیشتر مربوط به زندگی بادیه‌نشینی است، در حالی که آتشی با توجه به عناصر زندگی شهری و پدیده‌های آن بدین موضوع

اشاره دارد. دوران گذشته کودکی برای ابوماضی همچون خوابی زودگذر است که حتی این خواب هم به نوعی برای او مبهم است و آرزوی بازگشت به دوران طلایی جوانی برایش مانند طمع بچه‌شتری برای رسیدن به آب‌شخور می‌باشد. اما آتشی در عصر ظهور تکنولوژی زندگی می‌کند و آرامش و لذت خویشتن را در بازگشت به دوران کودکی خود و جولان دادن در باغ‌های سرسبز و طبیعت بکر و نیز نفس کشیدن در آن جستجو می‌کند.

#### ۴-۷. غربت اجتماعی

غربت اجتماعی در احساس جدایی و تعلق نداشتن به جامعه و در بسیاری از اوقات، حالتی از درک مکرر ارزش‌ها و تقلیدهای حاکم بر جامعه تجلی می‌یابد. برانگیختن احساس تنهایی و جدایی از دیگران ممکن است به انکار ارزش‌ها و ترک الگوهای انجامد که مردم جامعه با تمام تلاش خود سعی در حفظ آن دارند. در حقیقت، وقتی ارزش‌های جامعه برای فردی تبدیل به ضد ارزش گردد، آن شخص خود را در جامعه غریب و به دور از مردم احساس می‌کند و در اینجاست که فرد دچار احساس تلخ سرخوردگی و دوری از جامعه می‌شود. این مسئله‌ای است که برای ابوماضی نیز اتفاق افتاده‌است. او گریزی به موضوع از بین رفتن ارزش‌ها در جامعه دارد و بیان می‌کند که جز تنفر از این دنیا چیزی دیگر حاصل نکرده‌است. معاصران شاعر از دید او مردمی هستند که به سبب خودخواهی وجدان خودن مرده‌اند و مانند طناب پوسیده در اعتقادات خود ضعیف و ناتوان هستند. آنان با دیدن دینار و پول تملق‌گویی و چاپلوسی می‌کنند و سر فرود می‌آورند. آری، شاعر از دست این جامعه ریاکار و دروغین به تنگ آمده‌است و از دست آن، فریاد و ناله سر می‌دهد:

«مَا سَاءَ نَفْسِي مِنَ الدُّنْيَا سَوَى نَفَرٍ مَاتَتْ ضَمَائِرُهُمْ فِيهِمْ أَنَانِيَّةٌ سَاءَتْ خَلَائِقُهُمْ أَوْ لَا خَلَاقَ لَهُمْ إِذَا رَأَوْا صُورَةَ الدِّينَارِ بَارِزَةً	لَا خَيْرَ فِيهِمْ وَلَكِنَّ شَرَّهُ عَمَمٌ فَلَيْسَ تَنْشُرُ حَتَّى تَنْشُرَ الرِّمَمَ إِلَّا الشَّرَاهَةَ وَالْإِيثَارَ وَاللَّتْهُمْ خَرُّوا سُجُودًا إِلَى الْأَذْقَانِ كُلُّهُمْ» (ابوماضی، بی‌تا، ج ۳: ۶۲۴).
---	--

آتشی از افسردگی و تنهایی خویش سخن می‌گوید و اینکه سرزمینش همواره پاییزی است و بهاران زندگی او طلوع نمی‌کند و صبحگاهان او نیز به مانند گنج‌هایی قدیمی پنهان در زیر تخته‌سنگ‌های خشم زندانی شده‌اند (صبحگاهان تیره و تار) و خورشید زندگی او تاریک است و سرد و در سکوت حیرت شاعر می‌چرخد و از این رو، ضربان قلب وی ضعیف است و این یعنی افسردگی و فرسودگی و نابودی شاعر. آتشی روزگار را مقصر بدبختی، سیاهی و تیره‌روزی خویش می‌داند و رهایی و خلاصی از آن را می‌طلبد:

«دشت‌های من

و سرزمین‌های من

در فصلی پردوام و تیره فرو رفته‌است

بهاران من

در پشت دیوارهای سیاه خاک

در آتش شکوفه‌های ناشکفتهٔ خویش می‌سوزند

و بامدادان من

چون گنج‌های باستانی

در اعماق صخره‌های عبوس محبوس‌اند

خورشیدهای من

سرد و تاریک

در سکونِ بهت می‌چرخند

تپش‌های من دور می‌شود

دور می‌شود

من افسرده شده‌ام، من فرسوده می‌شوم

ای توقف شوم، ای سکون بی‌باغ و بی‌گیاه» (آتشی، ۱۳۸۰، الف: ۵۱).

هر دو شاعر به موضوعات اجتماعی اشاره دارند و از اوضاع جامعه و مردمان آن ناامید هستند. ابوماضی نسبت به مسائل اجتماعی و یا حتی اقتصادی جامعهٔ خویش آزرده‌گی خاطر دارد. او از مردمی که چاپلوسی می‌کنند و به سبب درهم و دینار مقابل هر زبونی سر فرو می‌آورند، ناله سر می‌دهد؛ مردم ضعیف‌النفس دروغگوی خودخواه. ارزش‌ها از بین

رفته‌اند و هدایت جای خود را به ضلالت داده‌است. انسان‌های شرور خوی حیوان وحشی دارند، ایمان و مهربانی از جامعه رخت بریسته و قدرتمندان ستمگر و ضعیفان ریاکار شده‌اند و انسان‌های حیوان‌صفت عامل مصیبت‌های جامعه هستند. بی‌عدالتی در جامعه شایع شده‌است و ارزش‌ها جای خود را به ضد ارزش داده‌است. بدین سان، او خود را فردی تنها در جامعه و در میان انسان‌هایی می‌یابد که از انسانیت فقط ظاهر آن را حفظ کرده‌اند و این امر منجر به غربت اجتماعی شاعر شده‌است. ولی آتشی وطن خویش را در گرو دوران سیاهی و تیرگی می‌داند و روزگار خود را در ورای تاریکی‌ها و ظلمت پنهان می‌بیند؛ روزگاری که جز تاریکی، سردی و سکون هیچ چیز دیگر عائد شاعر نمی‌کند و این موضوع باعث افسردگی دوچندان وی شده‌است.

## ۵-۷. غربت روحی

منظور از غربت روحی این است که انسان احساس کند در این دنیا تنهاست و زندگی در آن جاودانه نیست. پس انسان در آن زندگی می‌کند، ولی گویا غریب و تنهاست. بیشتر شاعران در این نوع از غربت به پستی و حقارت دنیا و بازیچه بودن آن که انسان را چون کودکان به خود مشغول می‌دارد، سخن می‌گویند.

ابوماضی برای فرار از تنهایی رنج‌آور خود اندوهش را با ستاره در میان می‌گذارد و بیان می‌دارد که هیچ کسی حتی ستاره در آسمان هم به اندازه من اندوهگین نیست، یا اینکه بیدار ماندن جزء خصلت ستارگان است و آن ستاره را خطاب قرار می‌دهد که آیا به شوق دیدن خورشید شب را بیدار می‌ماند؟ یا اینکه قصد دارد برای همیشه بماند و شام اندوه شاعر سحر نگردد؟ آری ستاره هم شاهد اندوه شاعر است و به گریه او گوش می‌دهد. وی می‌گوید: خداوندا! آیا ستارگان هم عاشق می‌شوند؟:

«هَلْ بِكَ يَا نَجْمٌ مِثْلُ كَرِيٍّ؟      أَمْ أَنْتَ مِنْ طَبَعِكَ السَّهْرِ؟  
سَهْرَتَ شَوْقًا إِلَى دُكَّاءٍ؟      أَمْ عِنْدَكَ الْمَقْعَدُ الْمُقِيمُ؟  
أَبْكِي وَ تَصْغِي إِلَى الْبُكَاءِ      يَا رَبُّ! هَلْ تَعْشَقُ النُّجُومُ؟»

(ابوماضی، بی‌تا، ج ۳، ۶۳۱).

سپس از درد خویش و اینکه در میان دوستانش در وطنش نمی‌باشد و از تنهایی خویش و اینکه مردم نسبت به او بی‌تفاوت هستند و دنیا هم به او پشت کرده‌اند و اینکه جوانی او از دست رفته‌است و دیگر امیدی برایش باقی نمانده، سخن می‌گوید:

«لَيْسَ بِي دَاءٌ وَلَكِنِّي امْرُؤٌ لَسْتُ فِي اَرْضِي وَ لَا بَيْنَ صِحَابِي  
مَرَّتِ الْأَعْوَامُ تَتَلَوُ بَعْضَهَا لِلْوَرَى ضِحْكِي وَ لِي وَحْدِي اِكْتَابِي»  
(همان، ج ۱: ۱۵۴).

منوچهر آتشی از غربت روحی و تنهایی خود در جامعه‌ای که مردم درد او را نمی‌فهمند و او را درک نمی‌کنند، سخن می‌گوید. ولی گویا کسی که صدای نامفهومی دارد، او را صدا می‌زند. آری، دشت‌های خالی، ستاره‌های غبارآلود، مرد غمگین، فراموش شدن، صدا کردن از دور دست‌ها و... همگی بر غربت روحی و تنهایی شاعر اشاره دارد:

«روی زمین

بر دشت‌های خالی

زیر ستاره‌های غبارآلود

مرد غریب غمگینی

در کوره‌راه‌های فراموشی

می‌گردد

گویا صلای مبهمی، او را

ز آن سوی سدرهای وحشی می‌خواند» (آتشی، ۱۳۶۵: ۱۴۵).

سپس از تنهایی خویش سخن می‌گوید و اینکه هیچ کسی درد او را نمی‌فهمد تا خستگی از تنش برطرف شود. او با شور و اشتیاق آمده تا خستگی از تن به در برد، ولی هیچ کس پاسخ او را نمی‌دهد و به سر او گوش فرانمی‌دهد؛ گویا درد دل او را هیچ کسی نمی‌فهمد تا تسلی‌بخش غم‌ها و دردهای او باشد و مثل اینکه بین او و دیگران حجابی است که مانع رسیدن سر درون او به دیگران می‌گردد و این یعنی غربت روحی شاعر:

«دست نیازم گرفته حلقه در را

سینه‌ام از شور و شوق در تب و تاب است



در بگشایید! شیشه می‌کشد اسبم  
خسته‌سوارم هنوز پا به رکابست  
اما در بسته است.  
صامت و سنگین  
سینه جلو داده‌است: یعنی برگرد  
از که پرسم دواى این تب مرموز  
به چه گشایم زبان این درد نامرد» (آتشی، ۱۳۶۵: ۱۲۳).

هر دو شاعر از غربت روحی خود و اینکه دردشان را کسی نمی‌فهمد و از سوی دوستانشان مورد بی‌مهری و بی‌توجهی قرار می‌گیرند، سخن می‌گویند. ابوماضی با شباهت دادن وضعیت خود با ستارگان، آن‌ها را همدم و همراز خود می‌داند، ولی تفاوت در این است که روشنایی ستارگان در شب به امید طلوع خورشید است، در حالی که او امیدی به پایان شب اندوه و تنهایی ندارد. سپس از بودن در ناوطن سخن می‌گوید، دوستانش به او توجهی ندارند و جوانی‌اش نیز از دست رفته‌است و آرزوی بازگشت بدان را دارد. اما آتشی از اینکه در بین مردم تنهاست و درد او را کسی نمی‌فهمد، ابراز ناراحتی می‌کند، او فضای جامعه را تیره و غبارآلود می‌بیند و بیان می‌دارد که هیچ کسی وجود ندارد تا با او راز دل گوید و تسلاى خاطر او گردد.

## ۶-۷ غربت سیاسی

غربت سیاسی در به درد آمدن شاعر از اوضاع و احوال و شرایط سیاسی حاکم بر جامعه، چه در بُعد داخلی و چه در حیطه خارجی آن نمود می‌یابد. این موضوع می‌تواند از طریق حاکمان جامعه یا جاسوسان آن‌ها و یا از طریق فشار مستقیم یا غیرمستقیم بیگانگان بر یک جامعه تحمیل گردد. در این حالت، مردم یا بی‌تفاوت هستند، یا میان آن‌ها تفرقه افتاده‌است و قدرت لازم را برای مبارزه با ظلم و ستم ندارند. از این رو، شاعر در اشعار خود به برخی از مشکلات سیاسی جامعه که ناشی از بینش اشتباه مسئولان و حاکمان جامعه و اینکه آنان نگاهشان به بیگانگان می‌باشد، اشاره می‌نماید و درد و رنج خود را از تحمل این شرایط و اسیر بودن در دست این اتفاقات ناگوار بیان می‌نماید.

غربت سیاسی ابوماضی در فاجعه فلسطین نمود می‌یابد. او در شعر خود سرزمین فلسطین را خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: ای سرزمین سلامتی و مهربانی! ما نمی‌توانیم حزن تو را بینیم. وی از غم فلسطین خواب به چشم ندارد؛ مثل اینکه شمشیر در جگر داشته باشد. چشمان او بی‌خواب است، چون جاسوسان دشمن در وطن هستند و عزم نابودی آن دارند:

«دِیَارُ السَّلَامِ، وَ أَرْضُ الْهِنَا  
فَخَطَبُ فِلَسْطِینَ خَطْبُ الْعَلِیِّ  
سَهْرِنَا لَهُ فَكَأَنَّ السُّیُوفَ  
وَ كَيْفَ یَزُورُ الْكِرَىٰ أَعِینَا»  
یَشُقُّ عَلَی الْكُلِّ أَنْ تَحْزَنَا  
وَ مَا كَانَ رِزْءُ الْعَلِیِّ هِینَا  
تَحْزِنُ بِأَكْبَادِنَا هَهْنَا  
تَرَى حَوْلَهَا لِلرَّدَىٰ أَعِینَا؟»  
(ابوماضی، بی‌تا، ج ۳: ۷۳۹).

سپس مردم را خطاب قرار می‌دهد و همه را در این فاجعه شریک می‌داند. در ادامه، روی سخنش با رهبران عرب است که نسبت به این مصیبت‌ها و نابودی مردم بی‌تفاوت هستند. او آن‌ها را به وحدت و هماهنگی برای مبارزه با این مصیبت دعوت می‌کند:

«كُلُّكُمْ يَا قَوْمُ فِي الْبَلْوَى سِوَاءُ  
يَا لِهَوْلِ الْخَطْبِ! يَا لِلْفَادِحَةِ  
فَادِفِنُوا أَضْغَانَكُمْ يَا زُعَمَاءُ  
يَا أَرَىٰ فِي الرِّزْءِ لُبْنَانًا وَ شَامَ  
أُمَّةٌ تَفْنَىٰ وَ أَنْتُمْ تَلْعَبُونَ  
يُبْعَثُ اللَّهُ مِنَ الْقَبْرِ الْوَيْهَامَ»  
(همان: ۶۸۰).

نکته‌ای که درباره غربت سیاسی ابوماضی مطرح می‌شود، «قومیت‌گرایی» شاعر می‌باشد و این موضوع را در اشعاری که درباره ترکیه و ترک‌ها دارد، می‌بینیم؛ چراکه ترکان ستمگر حدود چهار قرن یا بیشتر روی سینه عرب‌ها چنبره زدند و انواع اهانت‌ها، ذلت‌ها، فقر و بدبختی را بر این مردم چشانیدند. ابوماضی در قصیده «بلادی» با اشاره به قرن‌های طولانی که ترک‌ها روی سینه مردم سوریه همچون ماری چنبره زده‌اند، به ظلم و ستم آن‌ها در حق این مردم اشاره می‌کند:

«رِجَالُ التُّرْكِ، مَا نَبَغَىٰ إِنْتِقَاضًا  
وَ لَكِنَّا نَطَّالِبُكُمْ بِحَقِّ  
لَعْمَرُكُمْ، وَ لَا نَبَغَىٰ إِنْتِقَامًا  
وَ نَكْرَهُ مِنْ يُرِيدُ إِهْتِزَامًا»

حَمَلْنَا نِيرَ ظُلْمِكُمْ قُرُونًا      فَأَبْلَاهَا وَأَبْلَانَا وَدَامَا  
(همان، ج ۱: ۵۸).

یاغی‌ها قهرمانان ذهن و شعر آتشی هستند؛ قهرمانانی که از روزهای آشفته کودکی، روزهایی که رضاخان به سرکوب و غارت ایلات و عشایر می‌پرداخت، در ذهن او به گروهی شکست‌ناپذیر بدل شده بودند (ر.ک؛ اکبریانی، ۱۳۸۳: ۵). آتشی آن روزها را این‌گونه وصف می‌کند:

«گذشته‌ای داغان شده و داغ شکست خورده! خانخانی محکوم به زوال ولی دارای نیمه‌جانی، با سیمایی کین‌توز و انتقام‌جو. میراثی از داستان‌ها و برج و باروهای نیمه‌ویران - یا نیمه‌آباد- پژواک شلیک‌های گه‌گاهی در کوه - که خیال تو وقفه‌ناپذیرش می‌یافت- خبر کشته شدن یاغی‌های سرگردان که تو گروهی شکست‌ناپذیر می‌دانستی‌شان» (آتشی، ۱۳۶۹: ۷).

یاد و خاطره دشتستان و کوه‌ها و دره‌های آن، تداعی‌گر تاخت و تاز و حماسه حضور یاغیان در ذهن آتشی است. یاغیان دلیر و مبارزی که علیه حکومت سر به شورش برداشته و در کوه‌ها و دره‌ها سرگردان بودند و شعله‌های بلند آتششان شب‌هنگام دره‌های دشتستان را روشن و کوه‌هایش را مشبک می‌کرد. آتشی همواره دلتنگ آن روزها و آن یاغیان و خواهان بازگشت به آن لحظه‌های کوهی است:

«بیا به لحظه‌های کوهی خودمان برگردیم  
به ناشتایی نان گرم در آغور بَز کوهی  
در سایه‌سار دره‌های کبود که شعله‌های آتش یاغی‌ها مشبک‌شان کرده بود»  
(همان، ۱۳۸۶: ۱۲۷۲).

ابوماضی از عشق خود به سرزمین فلسطین و اینکه عامل گرفتاری آن رهبران عرب می‌باشند، سخن می‌گوید و آتشی از تفرقه و ناهمگرایی مردم با یکدیگر که بیشتر مسائل و مشکلات اجتماعی ریشه در آن دارد، سخن می‌گوید. چنانچه به نظر می‌رسد ابوماضی بر مصیبت‌ها و بلاهایی که وطن به آن‌ها دچار شده‌است، می‌نالد و از این رو، خود را شریک این غم می‌داند. مصیبت‌هایی که خواب از چشمانش ربوده‌است. او همه اعراب را شریک این دردها می‌داند و از آن‌ها و مردم دعوت به یکپارچگی می‌نماید. همچنین، وی

از ظلم و ستم ترک‌ها در بیش از چهار قرن در حق مردم سوریه سخن می‌گوید؛ موضوعی که باعث ذلت و بدبختی و فقر آن‌ها شده‌است. منوچهر آتشی از گروهی به نام یاغی‌ها سخن می‌گوید؛ گروهی که قهرمانان شعر و ذهن اویند و با پناه گرفتن در دره‌ها و کوه‌ها در مقابل حکومت ستمگر رضاخانی با تمام شجاعت می‌ایستند. وی آرزوی بازگشت به آن دوران و در جمع آن‌ها بودن را دارد. ابوماضی راه حل مشکلات را وحدت و همدلی رهبران عربی می‌داند و از ستم ترکان بر مردم سوریه می‌گوید، ولی آتشی از قهرمانان شعری خود موسوم به یاغی‌ها که در مقابل حکومت جور رضاخانی ایستادند، سخن می‌گوید.

## ۸. نتیجه‌گیری

مقاله حاضر به بررسی تطبیقی جنبه‌های نوستالژیک در اشعار ایلیا ابوماضی و منوچهر آتشی پرداخته‌است. دو شاعر به شیوه‌های گوناگون در زندگی شخصی و اجتماعی خود دردهایی را تحمل کرده‌اند و سختی‌هایی را چشیده‌اند که زمینه‌ساز ورود مضامین نوستالژیک در اشعار آن‌ها شده بود. هر دو شاعر عاشق وطن خود بودند و دل و قلبشان برای وطن می‌تپید. آنان پیوسته یاد وطن را در دل و ذهن خود زنده نگاه داشته‌اند و بر اشعار خود جاری ساخته‌اند، از بررسی تطبیقی بارقه‌های نوستالژیک در اشعار دو شاعر نتایجی به دست آمد که توضیح آن در جدول زیر ارائه شده‌است:

موضوعات	ابوماضی	آتشی
غربت مکانی	وطن بهترین است، آرزوی پرواز بر فراز وطن.	تمام پدیده‌ها ممکن است غربت داشته باشند.
یادکرد خانه‌های دیروز	ایستادن بر خانه‌های آباد دیروز و ناله سر دادن.	عامل تغییر ظواهر وطن، هجوم بیگانگان است.
دوری از معشوق	تداعی خاطرات با هند و سلمی و آرزوی سلامتی برای هند.	تداعی خاطرات با معشوق و نامیدن او به القابی همچون: سدر،

دریا، باد خنک تابستان و درخت.		
آروزی بازگشت به کودکی و جولان دادن در طبیعت.	روزهای گذشته کودکی مانند خوابی است زودگذر.	بازگشت به دوران کودکی
مخالفت ورزیدن با ارزش‌ها و از این طریق توجه دادن مردم به سوی خویش.	آزردگی از چاپلوسی، دروغ‌گویی و بی‌ایمانی مردم و بی‌عدالتی‌ها.	غربت اجتماعی
افتخار کردن به یاغی‌هایی که با حکومت رضاخانی در کوه‌ها می‌جنگیدند.	نالهِ سر دادن از مصیبت‌هایی که جامعه دچار آن شده‌است و ستم ترک‌ها به مردم سوریه.	غربت سیاسی

همان گونه که از جدول بالا مشخص است، دو شاعر در بسیاری از ویژگی‌های نوشتارنژیک با یکدیگر شباهت‌های قابل ملاحظه‌ای دارند. درباره تفاوت‌های دو شاعر در نگرش به برخی از موضوعات نوشتارنژیک، مانند دوری از وطن، غربت اجتماعی و غربت سیاسی نیز باید گفت که زندگی ابوماضی در غربت و دست و پنجه نرم کردن منوچهر آتشی با جنگ و ویرانی‌های آن مهم‌ترین عامل در این تفاوت دیدگاه به شمار می‌رود.

## ۱۲. منابع و مأخذ

- آتشی، منوچهر. (۱۳۶۵). *گزینۀ اشعار*. ج ۱. تهران: مروارید.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۶). *اسب سفید وحشی (گزینۀ اشعار)*. تهران: نگاه.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۰). الف. *آواز خاک*. ج ۲. تهران: نگاه.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۰). ب. *آهنگ دیگر*. ج ۲. تهران: نگاه.
- آریان‌پور کاشانی، منوچهر. (۱۳۸۰). *فرهنگ پیشرو آریان‌پور (انگلیسی به فارسی)*. ج ۱. تهران: جهان رایانه.

- ابوماضی، ایلیا. (بی تا). *الديوان*. بیروت: دارالعودة.
- \_\_\_\_\_ . (۲۰۰۵ م.) *دیوان*. با شرح و مقدمه ابراهیم شمس‌الدین. ط ۱. بیروت: مؤسسه النور للمطبوعات.
- \_\_\_\_\_ . (۱۹۸۶ م.). الف. *الجدول*. بیروت: دارالعلم للملایین.
- \_\_\_\_\_ . (۱۹۸۶ م.). ب. «ت، تبر و تراب». بیروت: دارالعلم للملایین.
- \_\_\_\_\_ . (۱۹۸۷ م.). *الخمایل*. بیروت: دارالعلم للملایین.
- \_\_\_\_\_ . (۲۰۰۴ م.). *ایلیا ابوماضی شاعر المهجر*. بیروت: دارالعلم للملایین.
- \_\_\_\_\_ . (۲۰۰۶ م.). *دیوان ایلیا ابوماضی*. با مقدمه و شرح صلاح‌الدین الهواری. ط ۱. بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- استادزاده، زهرا و دیگران. (۱۳۹۵). «بررسی برخی مؤلفه‌های پسامدرن در اشعار منوچهر آتشی». *بوستان ادب (شعرپژوهی)*. د ۸. ش ۱. صص ۱-۲۴.
- اکبریانی، محمدهاشم. (۱۳۷۳). «آتش شعر». *نشریه شرق*. ص ۵.
- باطنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). *فرهنگ معاصر (انگلیسی - فارسی)*. تهران: فرهنگ معاصر.
- تمیمی، فرخ. (۱۳۷۸). *پلنگ دره دیزاشکن (زندگی و شعر منوچهر آتشی)*. ج ۱. تهران: نشر ثالث.
- حجازی، بهجت‌السادات و فائزه رحیمی. (۱۳۸۹). «جلوه‌های ادبیات پایداری در شعر ایلیا ابوماضی». *لسان مبین*. س ۲. ش ۲. صص ۴۱-۵۸.
- حطیط، کاظم. (۱۹۸۷ م.). *أعلام و رواد فی الأدب العربی*. ط ۱. بیروت: دارالکتاب اللبنانی.
- دهقانیان، جواد. (۱۳۹۰). «بررسی تطبیقی غم و شادی در شعر اخوان ثالث و ایلیا ابوماضی». *ادبیات تطبیقی دانشکده علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*. س ۳. ش ۵. صص ۱۴۱-۱۷۲.
- روشنفکر، کبری. (۱۳۸۶). «جلوه رمانتیسیم مثبت در آثار سهراب سپهری و ایلیا ابوماضی». *ادبیات فارسی (دانشگاه آزاد مشهد)*. د ۴. ش ۱۳. صص ۱۳۵-۱۵۰.
- روشنفکر، کبری و سجاد اسماعیلی. (۱۳۹۳). «بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر عبدالوهاب بیاتی و شفیعی کدکنی». *پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*. د ۲. ش ۲. صص ۲۷-۵۵.
- زحمتی، محمد. (۱۳۸۸). «مقایسه طلاسّم ابوماضی با رباعیات خیام». *ادبیات جهان*. د ۲۳. ش ۹۲. صص ۴۲-۴۴.
- زمردیان، رضا. (۱۳۷۳). *فرهنگ واژه‌های دخیل اروپایی در فارسی (همراه با ریشه هر واژه)*. ج ۱. مشهد: آستان قدس رضوی.

- الفاخوری، حنا. (۱۳۸۰). *الجامع فی تاریخ الأدب العربی*. ج ۳. ج ۲. قم: منشورات ذوی القربی.
- فتحی دهکردی، صادق و شلیبر فتحی. (۱۳۹۰). «القصص الشعرية فی دیوان ایلیا ابوماضی (بحوث فی اللغة العربية و آدابها)». *نصف سنوية علمية محكمة لتسم اللغة العربية و آدابها بجامعة اصفهان*. ع ۵. صص ۸۳-۱۰۰.
- شریفیان، مهدی. (۱۳۸۶). «بررسی فرایند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری». *مجله زبان و ادبیات فارسی*. س ۵. ش ۸. صص ۷۲-۵۱.
- مختاری، قاسم و سمیه ماستری فراهانی. (۱۳۹۳). «بینامتنیت قرآنی در شعر ایلیا ابوماضی». *پژوهش‌های قرآنی در ادبیات*. س ۱. ش ۱. صص ۱۵۷-۱۸۱.
- معوش، سالم. (۱۹۹۷ م). *ایلیا ابوماضی بین الشرق و الغرب فی رحلة التشرد و الفلسفة و الشاعریة*. ط ۱. بیروت: دار المنازل.
- معروف، یحیی و فاروق نعمتی. (۱۳۹۲). «بررسی تطبیقی غم غربت در شعر بد شاکر السیاب و منوچهر آتشی». *لسان مبین*. د ۴. ش ۱۱. صص ۱۸۰-۱۹۹.
- موسوی، سید کاظم. (۱۳۹۱ هـ). «غم غربت در اشعار منوچهر آتشی». *پژوهشنامه ادب غنایی*. د ۱۰. ش ۱۹. صص ۱۴۵-۱۶۶.
- میرقادری، سیدفضل‌الله. (۱۳۷۸). «جلوه‌های تأمل در آثار ایلیا ابوماضی». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی*. د ۱۵۰. پیاپی ۱۰۰۷. صص ۳۲۸-۳۶۷.
- ناصری، ناصر. (۱۳۹۵). «هنجارگریزی در شعر منوچهر آتشی». *پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی*. د ۷. ش ۲۵. صص ۱۷۷-۲۰۲.

